

ولایت فقیه و ولایت بر فقیه



مجتهد الاسلام و المسلمین دکتر ممدرضا باقرزاده

هر حکومت، دولت و نظام سیاسی برای حدوث و بقای خویش ناچار است از نظر ذهنی در مخاطبان خود نسبت به این که می‌تواند در امور عمومی و اجتماعی آنان تصرف کند، موجه و مستحق تلقی گردد. این که چرا و به چه دلیل مردم باید از فرامین و دستورهای حاکمان و حکومت‌ها اطاعت کنند، سؤالی است که بحث مشروعیت به دنبال پاسخ آن است.

مشروعیت، یعنی توجیه عقلی و یا عقلانی اعمال سلطه و اطاعت^۱ بنا بر این قانونی بودن حکمرانی نیز حکومت را از این بحث بی‌نیاز



نمی‌کند و حکومت قانونی نیز باید این مشروعیت را برای خود اثبات کند. از این رو مشروعیت به معنای قانونی بودن یا طبق قانون بودن، موضوعی خارج از بحث ما است. چنانکه پذیرش به معنای پذیرش همگانی و مقبولیت مردمی و یا مورد رضایت مردم بودن^۳ نیز مورد بحث ما نیست، زیرا مشروعیت بخشی رضایت عمومی به حکومت نیز باید اثبات گردد. بنابراین مشروعیت در این بحث به معنای حق داشتن و مجاز بودن است، به این معنا که دولت و حکومت با چه مجوزی حق حاکمیت و حکومت دارد و این حق از کجا به او رسیده و چه کسی این حق را به او داده است؟

دلیل عقلی مشروعیت الهی ولایت فقیه

براساس اصل اولی عقلایی، هیچ انسانی حق حاکمیت بر دیگری را ندارد، مگر آنکه عقلاً ولایت او اثبات شود و چون ولایت خداوند بر موجودات از نظر عقلی اثبات شده است، هرگونه حق تصرف و ولایتی باید به ولایت خداوند منتهی گردد و گرنه از این اصل اولیه خارج نخواهد شد. از این رو در اصل پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز آمده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقتی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند.» به این جهت باید گفت در نظام جمهوری اسلامی ایران، انسان حاکم بر سرنوشت خویش است مگر در مواردی که این حاکمیت توسط خدای متعال محدود شده و به شخص یا قانون دیگری واگذار شده باشد. از آنجا که ولایت فقیه در قانون اساسی به عنوان محور اطاعت و الزام شناخته شده است،

بنابراین بحث مبنای الزام‌آوری و اطاعت در جمهوری اسلامی ایران را با تبیین مبنای مشروعیت ولایت فقیه از دیدگاه اسلام به شرح زیر پی می‌گیریم تا بدانیم که حقانیت ولایت فقیه از کجاست؟ آیا به دلیل پذیرش مردم، این حقانیت و مشروعیت حاصل شده است (نظریه انتخاب)؟ یا قبل آن از سوی خداوند و با نصب الهی این مشروعیت برای او اثبات شده است و مردم در این حوزه نقشی ندارند (نظریه انتصاب)؟ لازم به ذکر است که مراد از این نصب الهی (نصب خاص)؛ یعنی نصب شخصی معین نظیر نصب مالک اشتر برای استانداری مصر از سوی حضرت علی علیه السلام و یا نصب نواب اربعه از سوی حضرت ولی عصر علیه السلام در عصر غیبت صغرا نیست، بلکه مراد «نصب عام» است، بدین معنا که در طول زمان، فقهای واجد شرایط رهبری در زمان غیبت از سوی ائمه علیهم السلام برای تصدی نصب شده‌اند که اعمال این ولایت و تصدی امور جامعه، مشروط به حصول سایر شرایطی است که برای اعمال حاکمیت لازم است.

دلایل نقلی مشروعیت الهی ولایت فقیه

دلایل نقلی زیادی از آیات و روایات در این خصوص مورد استناد واقع شده است^۴ که از آنها نصب عام فقیهان برای منصب حکومت اسلامی به دست می‌آید؛ از جمله: مقبوله عمر بن حنظله، مشهوره ابی خدیجه و احادیث «اللهم ارحم خلقی»، «العلماء ورثة الانبیاء»، «الفقهاء حصون الاسلام»، «الفقهاء ائمة الرسول»، «اما الحوادث الواقعة...»، «العلماء حکام علی الناس»، «مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء». چنانکه در توقیع شریف «ارجعوا فیها الی رواة حدیثنا»، و همچنین در ذیل مقبوله عمر بن حنظله، امر به رجوع مردم به فقیهان کرده و کاری به انتخاب مردم ندارد و می‌فرماید: «فانی جعلته علیکم حکماً». یعنی من فقیه را بر شما حاکم قرار داده‌ام.

از دیدگاه امام، انتخاب مردم هرگز به معنای مشروعیت (حقانیت) بخشی به حکومت و ولایت فقیه نیست؛ زیرا از دیدگاه ایشان منبع تأمین مشروعیت حکومت، دین و ولایت تشریحی الهی است. و پذیرش مردم و به اصطلاح «مقبولیت مردمی» موجب کارآمدی، فعلیت بخشی به حکومت و دوام و استحکام آن است.

امام خمینی علیه السلام: حکومت... به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله واگذار شده... از اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیه الهیه حتی نماز، روزه و حج تقدم دارد... ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است.

است.^۵

بنابراین، اکثریت از آن جهت که اکثریت است (یعنی از حیث تعداد)، در اندیشه سیاسی اسلام مشروعیتی نداشته و فاقد هرگونه ارزش و اعتبار است و اکثریت نمی‌تواند ملاکی برای تعیین حقانیت حاکم یا نوع حکومت باشد و حقانیت تابع ملاک‌های خاص خود یعنی «عقل» و «نقل» است. در مقابل این دیدگاه، نظر دیگری وجود دارد که بر تأثیر رأی مردم در مشروعیت و حقانیت نظام اسلامی و حاکم تأکید دارد. به این معنا که هیچ یک از فقیهان از سوی امامان علیهم‌السلام به ولایت گمارده نشده‌اند، زیرا آنچه از روایات در این باره آمده، ناظر به بیان شرایط و ویژگی‌های رهبر اسلامی است که مردم در روزگار غیبت باید در گزینش حاکم، این ویژگی‌ها را در نظر بگیرند و فقیهی را برگزینند که آن شرایط را دارا باشد. همین که مردم یکی از فقهای واجد شرایط را برمی‌گزینند، مشروعیت حاصل می‌شود.

به باور این دیدگاه، بیعت در روزگار پیشین به منزله انتخاب روزگار ماست. و بیعت، پیشینه دینی و مقبولیت شرعی دارد. در حالی که از نگاه ما به هیچ وجه بیعت نمی‌تواند دلیل انتخابی بودن مسئله مهم ولایت فقیه باشد؛ زیرا بیعتی که در روزگار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام انجام می‌گرفت، به معنای انشای ولایت و یا انتخاب آن بزرگواران نبوده است، بلکه همان گونه که از معنای خود بیعت هم استفاده می‌شود، با فشاری بر پیروی از آنان است.

از دیگر دلایل‌هایی که برای انتخابی بودن ولایت فقیهان به آن استناد شده است، اصل آزادی در گزینش است؛ زیرا اسلام، دین عدالت و آزادی است و هیچ گاه نخواست به زور و اجبار امری را بر مردم تحمیل کند. بر این اساس، انسان‌ها در چارچوب قوانین اسلام در گزینش راه خود و تعیین سرنوشت خویش آزادند. لازمه این امر، انتخاب ولی فقیه، توسط مردم است. این در حالی است که ولایت و حکومت فقیه بر اساس نصب نیز با رضامندی و اراده مردم سازگار است، چون باز این مردمانند که با رضامندی و آزادی عمل، فقیه گمارده شده از سوی امام معصوم علیه‌السلام را برمی‌گزینند و حکومت او را تحقق بخشیده و کارآمد می‌کنند.

استناد به شورا در اثبات انتخابی بودن ولایت فقیه نیز از دلایل مخالفان نصب فقیهان به مقام ولایت است، در حالی که مسئله شورا هیچ ناسازگاری با گمارده شدن فقیهان به نصب عام از سوی امامان علیهم‌السلام ندارد؛ چون فقیه گمارده شده از سوی معصوم، برای به فعلیت درآوردن و کارآمدی ولایت و حکومت خویش، نیازمند مشورت با صاحب‌نظران و مردم است و حتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز با این که منصوب از سوی خداوند بود، با مردم مشورت می‌کرد.

در اندیشه سیاسی اسلام حق با آرای افراد انسانی سنجیده نمی‌شود تا زیادی و کمی تعداد پیروان دلیل بر حق بودن و مشروعیت داشتن یا نداشتن یک مذهب و یا یک رهبر سیاسی - مذهبی بوده باشد.

شواهد تاریخی گواهی می‌دهد که رأی اکثریت در مکتب انبیا و به ویژه اسلام و تشیع، مبنا و منشأ مشروعیت قرار نگرفته است و با این که اکثریت مسلمانان از حکومت خلیفه اول «ابوبکر» حمایت و پیروی کرده و با او بیعت نموده‌اند، که بر مبنای نظام مردم‌سالاری رایج و دموکراسی امروزی حکومت خلیفه نخستین را باید نمونه‌ای از یک حکومت دموکراتیک و مردم‌سالار دانست، اما متفکران سیاسی شیعه، آن را مشروع نمی‌دانند.

همچنین اگر رأی اکثریت مشروعیت‌آور باشد، پس تعداد اندک ۷۲ تن یاران امام حسین علیه‌السلام در نهضت عاشورا در برابر ده‌ها و شاید صدها هزار پیروان یزید و ابن زیاد مشروعیتی نخواهد داشت! این در حالی است که در اندیشه سیاسی اسلام حق با آرای افراد انسانی سنجیده نمی‌شود تا زیادی و کمی تعداد پیروان دلیل بر حق بودن و مشروعیت داشتن یا نداشتن یک مذهب و یا یک رهبر سیاسی - مذهبی بوده باشد، بلکه در مقابل با توجه به عملکرد بد اکثریت، در بسیاری از ادوار تاریخ بشر به ویژه در نهضت انبیا و پیشینه ناپسند آن، در بسیاری از آیات قرآن، از آرای اکثریت که به دور از هوشمندی و خردورزی بوده، به شدت نکوهش شده

امام خمینی علیه السلام از آغاز، به ولایت مطلقه انتصابی و مشروعیت حکومت دینی معتقد بوده و برای اثبات آن دلایل متعدد عقلی و نقلی اقامه کرده و تا آخر حیات سراسر بابرکتش نیز به آن پایبند و معتقد باقی مانده است.

یکی دیگر از استدلال‌های مخالفان انتصاب فقیهان، سخن امیر مؤمنان امام علی علیه السلام است که فرموده است: «انّه بايعني القوم الذين بايعوا ابا بكر وعمر و عثمان علي ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد و انما الشورى للمهاجرين و الانصار فان اجتمعوا علي رجل و سموه اماماً كان ذلك لله رضي»؛ یعنی همان کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، با همان شرایط و کیفیت با من هم بیعت کردند. بنابراین نه آنکه حاضر بود (اکنون) اختیار فسخ - و بیعت شکنی - دارد و نه آنکه غایب بود اجازه رد کردن. شورا فقط از آن مهاجران و انصار است، اگر آنها بالاتفاق کسی را امام نامیدند خداوند، راضی و خشنود است.

در حالی که اولاً این استدلال با مبنای اعتقادی شیعه درباره اصل امامت منافات دارد که بر خلاف اهل سنت به خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به نصب الهی قایل است نه بیعت و شورا، که عمده دلیل و مستند اهل سنت برخلاف خلیفه اول است.

ثانیاً امام علیه السلام در مقام بحث و مناظره با خصم از راه الزام خصم به چیزی که مورد قبول و باور خصم است؛ یعنی بیعت و شورا استناد کرده و او را ملزم به پذیرش نتایج آن نموده که راه تثبیت حکومت خلفای پیش از او نیز از همین طریق بوده است. در حالی که استناد به چیزی در مقام مناظره و بحث جدالی، دلیل بر قبول مدعا از سوی جدال کننده نیست.

مبنای مشروعیت از دیدگاه امام خمینی علیه السلام

با توجه به آنچه گفته شد، امام خمینی - بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران - از آغاز به ولایت مطلقه انتصابی و مشروعیت حکومت دینی معتقد بوده و برای اثبات آن دلایل متعدد عقلی و نقلی اقامه کرده و تا آخر حیات سراسر بابرکتش نیز به آن پایبند و معتقد باقی مانده است. برخلاف پندار کسانی که پنداشته‌اند امام بعداً از آن عقیده نخستین مربوط به ولایت مطلقه فقیه و مشروعیت دینی - الهی آن عدول کرده، هرگز از این عقیده عدول نکرده است، هر چند ایشان به جایگاه مردم در حکومت اسلامی و نقش سازنده و تعیین کننده آنها در حفظ و تداوم انقلاب اسلامی و کارآمدی نظام بسیار تأکید ورزیده‌اند، زیرا امام خمینی با پذیرش ولایت انتصابی فقیه و مشروعیت دینی و خاستگاه الهی آن، هیچ گاه از مشروعیت به معنای جامعه‌شناسی سیاسی آن؛ یعنی «مقبولیت مردمی» و آرای عمومی و انتخاب مردم غافل نبوده و پیوسته آن را همراه با خاستگاه الهی مشروعیت و ولایت فقیه همراه ساخته است.

ایشان معتقد است: از سوی معصومان علیهم السلام برای فقیهان ولایت

ثابت است در هر آنچه که برای خود آنان ولایت ثابت

بوده است، از آن جهت که آنان سلطان بر امت

بوده‌اند. اگر مواردی را بخواهیم از این

قاعدده کلی خارج کنیم، نیاز به دلیلی

داریم که بر ویژگی آن امام معصوم علیه السلام

دلالت می‌کند. اگر در اخبار آمده: فلان

کار با امام است یا امام به فلان کار دستور

می‌دهد و مانند اینها، بسان این اختیارات

برای فقیهان عادل نیز به دلیل‌های پیشین

ثابت می‌شود...^۷

برای فقیه عادل همه آن اختیارات

پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که به حکومت و

سیاست برمی‌گردد، ثابت است؛ زیرا

تفاوت [میان فقیه و آنان] معقول و منطقی

نیست؛ چه این که والی و حاکم هر کسی که باشد؛ مجری احکام شرعی، بر پا دارنده حدود الهی، گیرنده خراج و سایر مالیات‌ها و حقوق مالی اسلامی و تصرف در آنها به آنچه صلاح مسلمانان است، می‌باشد...^۸

البته فضایل حضرت رسول

اکرم صلی الله علیه و آله بیش از همه عالم است و

بعد از ایشان، فضایل حضرت امیر علیه السلام

از همه بیشتر است، لکن زیادی فضایل

معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش

نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که

حضرت رسول و دیگر ائمه علیهم السلام، در

تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و

استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن

در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند

همان اختیارات را برای حکومت فعلی

قرار داده است.^۹

بر این اساس است که فرمود: این که

در قانون اساسی هست بعضی شؤون

ولایت فقیه هست نه همه شؤون آن؛

و از ولایت فقیه آن طور که اسلام قرار

داده، هیچ کس ضرر نمی‌بیند.^{۱۰}

از دیدگاه مرحوم امام و از نظر

گاه مذهب تشیع، این از امور بدیهی

است که مفهوم حجت خدا بودن امام علیه السلام

آن است که امام دارای منصبی الهی و

صاحب ولایت مطلقه بر بندگان است

و چنان نیست که او تنها مرجع بیان

احکام الهی است. لذا از گفته آن حضرت که فرمود: «انا حجة الله و هم حجتی علیکم»، می‌توان دریافت که می‌فرماید هر آنچه از طرف خداوند به من واگذار شده است و من در مورد آنها حق ولایت دارم، فقها نیز از طرف من صاحب اختیارات هستند و روشن است که مرجع این حقوق جعل ولایت از جانب خداوند برای امام علیه السلام و جعل ولایت از جانب امام برای فقیهان است.^{۱۱}

امام درباره مشروعیت الهی حکومت و ولایت فقیه، در جای دیگر چنین می‌فرماید: واضح است که حکومت به جمیع شئون آن و ارگان‌هایی که دارد، تا از قبل شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکند، اکثر کارهای مربوط به قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه بدون مجوز شرعی خواهد بود و دست ارگان‌ها که باید به واسطه شرعیت آن باز باشد، بسته می‌شود و اگر بدون شرعیت الهی کارها را انجام دهند، دولت به جمیع شئون، طاغوتی و محرم خواهد بود.^{۱۲}

در فرایز دیگری از سخنان خویش به منصوص بودن ولایت فقیه اشاره کرده و می‌فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌خواست از دنیا تشریف ببرند، تعیین جانشین و جانشین‌ها را تا زمان غیبت کرد و همان جانشین‌ها تعیین امام امت را هم کردند... رهبر تعیین کردند تا ائمه هدی علیهم السلام بودند آنها بودند و بعد فقها.^{۱۳}

از سوی دیگر از آن‌جا که در نظر حضرت امام علیه السلام تشکیل حکومت و اعمال احکام اسلامی یک وظیفه اسلامی و شرعی است، از این رو رأی مردم در مشروعیت این امر الهی نمی‌تواند تأثیرگذار باشد. ایشان معتقد بود مجموعه قوانین، برای اصلاح جامعه کافی نیست... به همین جهت خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قوانین؛ یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است.^{۱۴}

چنان که فرمود: هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام شده و جامعیت و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.^{۱۵}

همچنین در تبیین جایگاه حکومت و ولایت فقیه و حکم حکومتی فرمود: حکومت... به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله واگذار شده... از اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه حتی نماز، روزه و حج تقدم دارد... ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است.^{۱۶}

امام در تبیین بیشتر جایگاه دینی و مشروعیت الهی حکومت و ولایت فقیه، در سخنان دیگری چنین فرمود: ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد، ولایت فقیه یک چیز است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله است.^{۱۷}

اسلام ولایت فقیه را واجب کرده است. اگر رئیس جمهور به نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است. اطاعت از او، اطاعت از طاغوت است.^{۱۸} مخالفت با ولایت فقیه، تکذیب ائمه علیهم السلام و اسلام است.^{۱۹}

امام در رویکرد دیگر و با تکیه بر حاکمیت خدا و قوانین الهی، به مسئله ولایت فقیه پرداخته و فرموده است: در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون؛ فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا، بر همه افراد و دولت اسلامی حکومت تام دارد.^{۲۰}

حضرت امام علاوه بر تصریح به انتصابی بودن ولایت فقیه و خاستگاه دینی - الهی آن در عرصه نظر و مقام ثبوت، در میدان عمل و مقام اثبات و اجرا نیز به آن تصریح و تأکید ورزیده است. چنان که در زمان نصب نخست وزیر موقت فرمود: به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان (مهندس بازرگان) را قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم، واجب الاتباع است. ملت باید از او اتباع کند. یک حکومت عادی نیست. یک حکومت شرعی است. باید از او اتباع کنند. مخالفت با این حکومت، مخالفت با شرع است، قیام علیه شرع است... قیام بر ضد حکومت خدایی، قیام بر ضد خداست. قیام بر ضد خدا کفر

شواهد تاریخی گواهی می‌دهد که رأی اکثریت در مکتب انبیا و به ویژه اسلام و تشیع، مبنا و منشأ مشروعیت قرار نگرفته است.

ولایت و حکومت فقیه بر اساس نصب نیز با رضامندی و اراده مردم سازگار است، چون باز این مردمانند که با رضامندی و آزادی عمل، فقیه گمارده شده از سوی امام معصوم علیه السلام را برمی‌گزینند و حکومت او را تحقق بخشیده و کار آمد می‌کنند.

است.^{۲۱} ملت ایران... نظر خودشان را راجع به دولت... که الان دولت شرعی اسلامی است، اعلام کند.^{۲۲} ما نخست‌وزیر تعیین کردیم به ولایت شرعی و ولایت عام.^{۲۳} این دولتی که تعیین شده است و به ولایت شرعی تعیین شده است و یک حکومت شرعی است، نه فقط حکومت قانونی باشد؛ یعنی حکومت شرعی لازم‌الاتباع، همه کس واجب است بر او که از این حکومت اتباع کند. نظیر این که مالک اشتر را که حضرت امیر سلام الله علیه می‌فرستاد به یک جایی و منصوبش می‌کرد، حاکم واجب‌الاتباع بود، یعنی حاکم الهی بود، حاکم شرعی بود؛ ما ایشان را حکومت شرعیه دادیم.^{۲۴}

امام خمینی، با این که از لحاظ تئوریک قایل به ولایت انتصابی فقیه و مشروعیت الهی حکومت بود، ولی برای آرای مردم نیز در مرحله عمل و عینیت جامعه جهت کارآمدی نظام و تحکیم پایه‌های حکومت و ولایت فقیه، نقش بسزایی قایل بود. چنانکه فرمود: بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران که نسبت به جنبش ابراز شده... جناب عالی (رییس دولت موقت) را مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم.^{۲۵} مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد یا گروه یا دسته‌ای حق تحمیل فرد یا افرادی را به مردم ندارند. جامعه اسلامی ایران با درایت و رشد سیاسی خود، «جمهوری اسلامی» و ارزش‌های والای آن و حاکمیت قوانین خدا را پذیرفته و به این بیعت و این پیمان بزرگ وفادار مانده‌اند.^{۲۶} حکومت اسلامی حکومتی است که اولاً صد در صد متکی به آراء ملت باشد، به شیوه‌ای که هر فرد ایرانی احساس کند با رأی خود سرنوشت خود و کشور خود را می‌سازد و چون اکثریت قاطع این ملت مسلمانند، بدیهی است که باید موازین و قواعد اسلامی در همه زمینه‌ها رعایت شود.^{۲۷} اما شکل حکومت ما جمهوری اسلامی است. جمهوری به معنای این که متکی به آراء اکثریت و اسلامی برای این که متکی به قانون اسلام است.^{۲۸} ماهیت جمهوری اسلامی این است که با شرایطی که اسلام برای حکومت قرار داده، با اتکای به آراء عمومی ملت تشکیل شده و مجری احکام اسلام می‌باشد.^{۲۹} اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است و در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است.^{۳۰}

بنابراین از مجموعه دیدگاه‌های امام علیه السلام برمی‌آید که ایشان به ولایت مطلقه انتصابی معتقد بوده و سرچشمه مشروعیت حکومت و ولایت را الهی و ولایت فقیه را استمرار ولایت و زعامت ائمه معصوم علیهم السلام می‌دانستند و در عین حال از نقش فوق‌العاده حساس و تعیین‌کننده مردم در تحکیم پایه‌های حکومت و کارآمدی آن غافل نبودند. از این رو، از زمان پیروزی انقلاب اسلامی، همه نهادهای قانونی و قانونگذاری را در نظام مقدس جمهوری اسلامی براساس آراء و نظرات اعلام شده مردم در انتخابات‌ها و رأی‌گیری‌ها شکل دادند و تحمیل نظرات و دیدگاه‌ها را به دور از راه‌های قانونی مورد پذیرش مردم، جایز نمی‌دانستند.

از دیدگاه امام، انتخاب مردم هرگز به معنای مشروعیت (حقانیت) بخشی به حکومت و ولایت فقیه نیست؛ زیرا از دیدگاه ایشان منبع تأمین مشروعیت حکومت، دین و ولایت تشریحی الهی است. و پذیرش مردم و به اصطلاح «مقبولیت مردمی»؛ موجب کارآمدی، فعلیت‌بخشی به حکومت و دوام و استحکام آن است.

از نظر امام خمینی علیه السلام، حق قانونی برخاسته از آرای مردم، در عرض حق



شرعی برخاسته از اراده تشریحی الهی نیست؛ زیرا حق قانونگذاری منحصر به شارع مقدس اسلام (خدا) است و هیچ کس حتی رسول اکرم ﷺ حق تقنین و تشریح بالاصاله را ندارد. با این حساب، تعبیر به حق قانونی در کنار حق شرعی از سوی ایشان باید با ارجاع آن به دیگر سخنان ایشان تحلیل و ارزیابی شود.

مدل حکومتی که امام ﷺ ارائه کردند، نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه مشروطه است. «البته مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره، مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم ﷺ معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود...»^{۳۱}

از دیدگاه امام ﷺ هم مبنای گزینش فقیه «انتصاب» است، نه انتخاب و هم منشأ قدرت سیاسی و مشروعیت حکومت، دینی و الهی می‌شود. ولی اقتدار حکومت و کارآمدی آن با پذیرش و انتخاب مردم تحقق می‌یابد. در حالی که در تفسیر غربی، منشأ قدرت سیاسی و مشروعیت حکومت، مردم و انتخاب صرف و بدون قید و شرط آنان می‌شود که این خود مهم‌ترین نقطه جدایی دو تفسیر اسلامی و غربی از حکومت مردمی (دموکراسی) است.

در واقع مردم ولایت ندارند تا بخواهند جعل ولایت کنند؛ یعنی مردم چه به تنهایی و چه به طور دسته جمعی نمی‌توانند مقام و منصب ولایت را با انتخاب خود به کسی واگذار کنند. در نتیجه، برگزیده آنان، سمتی جز وکالت نخواهد داشت و وقتی چنین شد، فقیه برگزیده وکیل مردم می‌شود و فقیه وکیل تنها می‌تواند در محدوده‌ای که موکلان او اجازه داشته‌اند و وکالت داده‌اند، دخالت

کند. طرفداران نظریه انتخاب توجه ندارند که بر مبنای انتخاب، ولایت نوعی وکالت است که بر مبنای آن چون در واقع موکل است که بر وکیل ولایت دارد و می‌تواند برای او تعیین تکلیف کند، از این رو چنین امری دیگر «ولایت فقیه» نیست، بلکه «ولایت بر فقیه» خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نقد دینداری و مدرنیسم، محمدجواد لاریجانی، ص ۵۱. ۲. بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن عالم، ص ۱۰۵. ۳. ر.ک: همان، ص ۱۰۶. ۴. ر.ک: ولایت فقیه، محمد هادی معرفت، ص ۱۱۳ - ۱۱۶. مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، قم. - ر.ک: عوائد الایام، ملا احمد نراقی، عانده فی ولایة الحاکم، ص ۵۳۳. چاپ بصیرت‌تسی، قم. و ر.ک: جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، محمد حسن نجفی، ج ۲۱، ص ۳۹۵. دارالترتیب العربی، بیروت و کتاب القضاء و الشهادات، لجنه تحقیق تراث الشیخ الاعظم، ج ۱۰، ص ۴۶ - ۴۹، قم. و ر.ک: بلغه الفقیه، سید محمد بحر العلوم، ج ۳، ص ۲۳۳. مکتبه الصادق ﷺ، تهران. و ر.ک: کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۷۶. مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم. و ر.ک: پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۶۴ - ۱۶۶. انتشارات الزهراء (س)، تهران. ۵. همچون یوسف، آیات ۲۱، ۴۰ و ۶۸: نحل آیه ۳۸ و روم، آیه ۳۰ و مانده، آیه ۱۰۳ و انعام، آیه ۱۱۱ و زخرف، آیه ۷۸ که تعبیری به شرح زیر در مورد رابطه اکثریت با حقانیت دارد: «اکثر الناس لا یعلمون»، «اکثر الناس لا یؤمنون»، «اکثر هم لا یعقلون»، «اکثر هم یجهلون»، «اکثرهم للحق کارهون». ۶. نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۶، ص ۳۶۶ - ۳۶۷. ۷. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۸. مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم. ۸. همان، ص ۴۱۷. ۹. ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، ص ۵۵. انتشارات آزادی، قم. ۱۰. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۳. ۱۱. شئون و اختیارات ولی فقیه، امام خمینی، ص ۴۷. نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۲. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۰۳، ۱۰۳. همان، ج ۱۰، ص ۱۷۴. ۱۴. ولایت فقیه، ص ۲۶. ۱۵. ولایت فقیه، ص ۳۱. ۱۶. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰ و ۱۷۴. ۱۷. همان، ج ۶، ص ۹۵ و ۹۸. ۱۸. همان، ج ۶، ص ۱۱۸ و ۳۴. ۱۹. همان، ج ۵، ص ۵۲۲. ۲۰. ولایت فقیه، ص ۵۴. ۲۱. صحیفه نور، ج ۵، ص ۳۱. ۲۲. همان، ص ۲۲۸ - ۲۲۹. ۲۳. همان، ص ۲۳۶ - ۲۵۱ - ۲۵۲. ۲۴. همان، ص ۳۴. ۲۵. روزنامه اطلاعات، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷. ۲۶. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۴. ۲۷. ر.ک: همان، ج ۳، ص ۷۰ - ۷۱، ۱۰۲ و ۱۱۵. ۲۸. ر.ک: ج ۴، ص ۳۷. ج ۲، ص ۵۴۵، ۵۶۸ و ۵۸۴. ۲۹. همان، ج ۳، ص ۱۰۵. ۳۰. همان، ج ۲۱، ص ۱۲۹ و ۱۴۹. ۳۱. ر.ک: ولایت فقیه، ص ۴۵ - ۴۷؛ کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱.

ماهیت جمهوری اسلامی این است که با شرایطی که اسلام برای حکومت قرار داده، با اتکای به آراء عمومی ملت تشکیل شده و مجری احکام اسلام می‌باشد.

امام خمینی ﷺ: اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تار هبری را به عهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است.